

36791 Y

297.212/SIR.T

EY
0228

367
297.112

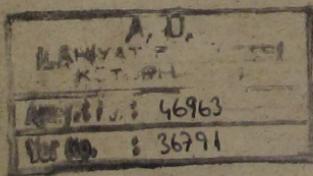
EY
0228

I Y
R.T



الشیعات و عمه (رحمه الله) حسین
لهم سرور ما رفع (رحمه الله)
تقریز افتخار و خواص آن

دروازه آن بند



سُمْرَةُ اللَّهِ الْحَرَبِ الْحَمْ

يَا سُمْرَةُ الْأَبْوَابِ وَيَا سُمْرَةُ الْأَسْبَابِ أَعْلَمُ
لَقَوْنَابِ قَطْعَنَجِ الْمَدِيَّةِ وَالْعَرْفَانِ وَاحْجَنِ
مِنْ صَحَابَ الْكَلِيْنَهِ وَزَرْمَهَ اَرْبَابَ الْجَمَدَهِ وَالْأَرَ
صَلَّى عَلَى نَبِيِّ الْمَصْطَفَى وَجَبَّاكِ الْجَبَّى مُحَمَّدَ الْمَجْمُثَ
إِلَى الْأَيْضَهِ الْأَسْمَهِ الْمَغْنُورَ ذَبَّهَ مَا تَقْدَمَ مَا
وَعَلَى آدَ وَاصْحَابَ الْمَعَادِينَ نَجَّتَ الشَّجَرَةُ الْمَعَادِينَ
جَنْ خَيْرَ أَبْرَاهِيمَ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ كَثِيرَ أَبْرَاهِيمَ

بِالْمَهَاسِنِ بَعْضِي دُوْسَتَانِ صَادِقِ وَمَخْلُصِ
سُوْفَاقِ يَنْفَسِيْرِه قَاطِعِبِ الدَّوْمَنِ بَرَنِ
الشَّيْرَانِي اِنْفَسِيْرِ سَوَقِ الْقَلْعَهِ نَوْشَ
شَمَلَنِ رَنْقُودِ لَهَانِسِيرِ وَنَغَانِسِ بَنْقُولِ
اَحَادِيْشَ دِيْكَرِ اَخْبَارِه آثَارِ دَصِيلَتِ
اَنْ سُونِ كَرِيدِ اَنْجَهِ بَنِ كَرِيدِيْنِ دِيْكَرِ
يَعْصِي اَرْسَيِسِ تَعْلَقَتِيْنِ بَيْتِ سَلَهِ وَبَعْنَيِ اَزِ
اَثَارِ وَأَخْبَتِ رَوَالَهِ بَرْفِيْنَتِيْنِ آنِ دِيْكَرِ
تَعْصِيلِ صَلَحِ مَدِيَّه عَلَى سَبِيلِ الْأَحْصَاءِ
دِيْكَرِ پَانِ شَرْفِ آيَاتِ كَرِيدِيْنِ
دِيْكَرِ پَانِ رَفْعَتِ وَتَرْبَ حَصَرتِ

رسالت مولی الله علییه وسلم دروز نمیت
پیان در تسبی و جاه امیرت مردم دوی
دیکر اقام محض ذنگد امضا و
تفویت فاران **دیکر** فتح ناجیه
خیر محلاً مغضلاً **دیکر** تفضل
صلح حبیبیه که مقصود بالذات آینه داده
نهیں بجهت بعید الرضوان **دیکر** معنی
هایست پیان صدوب اقام آن **دیکر**
تفویت جانب اهل فتح و مشتی اسما
سلوک **دیکر** بعضی از تصاویر کلکه
لله آلام الله **دیکر** تحقیق اول هنری کر

از کلام مجید نازل شد جب انگلکم علی
کل بخ فیظاً تا بسب مناسبت نظریه
او معنویه حالیت او مقایسه و استیغ
وعیه السخنان سوت الفتح
مفید ان کلام ربانے و محقق ان
کتاب مهدیانی این سوت الفتح
از مدینیت شد و معنوی سخت اند
و چنین کنته اند که بعد از آنکه پیغمبر
صلی اللہ علییه وسلم از حدیثیه باز
کشته بود و در مذینه ذات سکنه نازل
شد سیکن بدمعات علی اسکن

و ستم آغاز فرضیه و برخواه اتفاک نخواه
 بیشتر آغاز آیه در روایت انس پر قویان است
 که آن تفاک فتنه باشد آغاز آیه بر عقلی بیشتر
 نازل شد و دین به راجحت از صمیمه فعلی زیر است
 فاطق المدنیه علیه باشون باعتار لک لایت
 و این سون دوزار و چارصد و هشت هزار
 و پانصد و هشت کله و بیست هزار آیه در آیات
 در فصل فتواید این سون گردید بیارت از جمله
 ایام المؤمنین عمر رضی اسنه حین و ایت مکن که
 در ذی پیش هفده رسالت صلی الله علیه وسلم به مت
 وسلام کردم پس از هر کدام که پسند کنم نازل شد

ف آیات آیات آمیخته بن جاریه
 انواریه چن کوید که روز حمد میبین
 من حاضر بودم چون صلح کردند و رسول
 خدا حصل اللهم علیک السلام و باران پاران
 مردم را میبینم که بر آن مرکبها میشناشد
 و زدیک سول صلی الله علیه وسلم مرفتند کما
 کی آواز داده این شناختن مردمان بزرگ
 حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پشت
 جواب دادند که وحی از آنچه میگذرد
 میشناشد تا از این آنند و بشنوند
 مجمع سیکوید چون مردم یعنی مدد و مدد رسول خدا علیه السلام

در شب دوش سوری که آن سوره دوست
زدم از مرد آفتاب بران می بدمست
سون الفتح حججه ابو داد و الشافعی و عینها و در روا
انس چنین سنت که رسول مصلی الله علیہ وسلم زمزمه
بعد از آنکه امتحان کنخه بینا ماظهارت
آنال شد که نازل شد بر سر آیت که آن دوست تر
زدم از دنیا سعد و در بعض اخبار چنین است که
هر که این سوره در شب اول ماه رمضان دعا نمود
بر خواهد رتب العالیین نیام سیکار او در خطوط عالی
خوبیش بدارد و از آفات و مکاره سکاوه دار
در بعض کتب مطریت که سون الفتح از جمله

فتح پیغمبر و زمزمه نامه و مروی یکجا اذاید
حکمک روز پیغمبر کم و کمی رخواه فتوحات صوری
و معنوی رو بخاید و لطفت که در روزهای
لی تکلم غیرسری چیز و کیهارخواه که فتوحات
از یکم غیر دست ده و از عقب سرخاری
کم خواهند که در حدشی است که حضرت رسالت علیه
علیه وسلم فرمود که مرک بعد از نماز پس بیٹ
الفتح بخواهند از کم مخالفات فتح این شد و پیغمبر
کثنه اند که از جنت عمد و فوابان چیز و یکم است
بخواهند شیخ بزرگوار العارف الحقائق الایم
عبد السلام فرمود که سورة در در را انتظمه میگذرد

کیکی ازغار فان بین کنست که امکن کوئن اونجنه
ر نوبت بخواند زده رویت ماه رمضان هم
اول شب خدا ای عالم اسال میکنی حق و دل خواه
د آنکه که ان هن تقوی پسر د دیان جنک کاه
یاد اشنا رخصومتی و خونی که باشد که دارد مخفوظ
باشد و خواندن ان هون کسی که بگشتی ز شنیده
موجب این ازعق است **بسم الله الرحمن الرحيم**
ب نام خدا و نبجهانه ار فرنج بختیز دشن پور
ب بختیز کی دوست بختی بکه باز کلام
صاجب کش فیضان فهم میشود که دهن حم
رد و شستی اذار رحمت و عطوفت در حم

آزما است دا، سرکار کرد اند و موجب مشتات
و سنجاب برکات در آن پیزست که اکنافی
عبدالغفار امراء و در وی فی اربعینه عن ابی بری
عنی ایعنه اش قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم
کل امر فی بال لاید فیمه بیتم الرحمان یعزم اقطعی
ناص قیس ایکه و رعایت اسماعیل باین مقنایت
در باب فضوه و در آب اکل و در فی حیوانات غذه
باز نموده اند و چین یغفر فموده اند که اکر در
منی شود و اشاجرماید که که کویده و دینه خا
آمن که عایش صدیقه بی ایعنه از را فرمود
که جا بدوزدن بروخت باو کنست اذگاه

چین بدرات فیه میخی چون اغا زد و ختن این
جا کردی بسم الله در منطقه اکشی گفتند
کشت باز شکاف بهام خدا این کن و آخرا آنها
و نفعایل این آیه سبلکشی انسکه در محضر
توان کرد چنانکه در هر دست از حضرت رسالت الله
علیه السلام کفر شد و داکره ای دیری محمد بن آیینه
چهار هزار سال تفسیر فضیلت این آیه بداشته
حاج هزار رسید و افضل دین ایشان عشتری را
باشدند و مرکب کار گوید بسم الله الرحمن الرحيم
پسندی چهار هزار یکی در دیوانی بتوپد
و چهار هزار بی از دیوانی بتوکند و جما فخر

و په ده بشت نام دیار گزند و مولید آمنی
آنست که شیخ ابوطالب کی مد ترسیع در دست
یکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بسم الله گزند
از همین راخوازه و میت و بت از اکابر ایشان
و بود مرغ غیر راصی الله علیه وسلم در سر یونی فخری
از رکله اذان علمی و امیر المؤمنین علیه السلام فخری ایه
و زموده که چون ایه تکمیله و دادگویی همای
آوار برآوردند تسبیح چنانکه آواز آن گوشی همیز
که افوان نیز شنیدند که شادویی چند چیزی
که در کوهه نیز اشکرد و قال النسب صلی الله علیه وسلم
آن فی اجنبه جملان ایمه جبل اسرور و فیه سنت

اسمه مدینه از جهه و فیضا قصر اسمه قصر السلام
و فیض پت اسم پت بحال خلی اندنا اندیه
مایه الفاب سی الدروایی قوت پن کلی
مسیره حسنه عالم لایفتح بایها الابقول
بسم الله الرحمن الرحيم مهتم عالم سید او لاد
صلوات الله وسلام عليه میغاید کجا قدم
صانع حسکیم حل جابر و عطیم شاه در بشت کوی
آفرین در نهایت لطافت غایت خلافت نام
آن کوچیں اسرود کرد میسینی کو شادی کر کلام
پسر کپر دی نشینید خدا دی درون بیسینه
و در آن کو شدستانی است بعایت کمال نهاد

جال نام آن هر کپتان مدینه الرحمه نخواه
که در انجا رپید بر جست بی ضمایش پوست
و آندران هر کپتان کوشکی است آرا پسته
نام وی فخر اسلام که در آن کوشک زول
ایفت از امامات سلامه ش و آندران کوشک
فناهه ایست رب المعمور از ایمت بحال نام
و فنوده بدایع قدرت صنایع خوار و خفات
بازنوده صدر زار و از در ویا توست بران او
از دری آ دری دیگر پا پندت ل راه و آن دره
بندکرده و کش و دش و شو و آن بجکلیم اند رحیم
دون بنی منی این خاص بصدق ع انخلاص بنیان نهاد

آن دنگش ده شود و از حضرت عزت
ند آید که همکنی خانه و ولایت این هرست
تو پردم و عذر ابدی و رفت سرمه
دو نگار تونک دادیم **شعر**

آن بکوش دلم آمزج هر پس ام
• تازه شد کلش طان از از ارشم
با زکن دین تختی که روشن بین
• عالم از پر تو نوز نظر بسم ام
سر کراس بع لطف اذل ماری داد
یافت همک ابد از همک بسم
گردن بخت ترا پنج سعادت همک

تازه چیزی کلی میش از شجر بزم
کو شت تاج سلطنت شوت جای پدر
کرز در یا گف آن که سرم ام
پچ ما شرس فیض لالش می پاشن
بکوش سر ای شوی زن چو پس ام
ای جنید از درگز کل نوشون بیا
کرنو ای طردیم زد بیم ام
آن فحالک فحابیم **ن** برستی که
ما بر کر زدیم و بر کشت دید مرزا کی محکم
بر کش دنی شیخست فتحی بخیر نفت
پندر کل ام با شتم من ذنک ما تا خ

انج ارش نهاد زندگی
و ترک اوی که واقع شد
امستور کند خدا ای تعالیٰ ترا ای محمد و اپنے
پسر ای کرد و یقینه علیک و توانگم کردند
خدای تعالیٰ سخت و بیکوئی خود را بر تو و در اویه
ایچانهت و پنهانیک هر طای استقیما
اوی ناید خدا ای تعالیٰ ترا راه راست
و پیش کار اسنمه ای زیارتیار ده
هدو کند خدا ای تعالیٰ ترا هدی بزرگ خوب
بر آنکه مهران خلاف کرده اند که مراد
با فتح کدام است یک قول آنست که
امن فتح کشت دن دل دوستانست گفت
لا الله الا احمد محمد رسول الله و قدر که مراد

فتح کمه است و چنان که شد که فتح خیرت
ای چهور مهران براند که صلح خدیجه است که
از عظم آن آزادی نماید و مسخری لایح
المعلم الصعب و الصعب المشرکین با خدیجه
کان مقدرا صعبا حتی فتح الله بعیم لطفه و غنا
صلح کردن باشد کان در روز خدیجه ترتیب
اشکال و انفاق بود پرس ب الفو نفضل خود
آن کار رفوبسته را بکشاد و آن دخواری ن
کرد و آزادی نمایم کردن از مصطفی صلی الله علیہ وسلم
آن روز پرسیدند که اتفاق هر انفال صلی الله علیہ وسلم
غیر کشید یا رسول الله مینفتح است بنی که

صحي است فرمود بله كفتحي است فتحي بـ
پـ در آنروز آن مغفت آمنم اـ رـ کـ هـ اـ
ـ لـ شـ تـ دـ مـ اـ رـ آـ يـ نـ وـ مـ رـ مـ زـ رـ اـ عـ دـ هـ تـ
ـ طـ دـ اـ دـ وـ غـ اـ خـ يـ سـ بـ دـ اـ پـ هـ سـ تـ دـ اـ مـ اـ
ـ كـ اـ هـ لـ کـ تـ بـ بـ دـ مـ بـ نـ فـ اـ سـ يـ کـ اـ شـ پـ
ـ بـ دـ بـ جـ بـ دـ عـ الـ عـ لـ بـ لـ بـ الرـ قـ فـ فيـ اـ دـ اـ
ـ اـ لـ اـ رـ ضـ وـ نـ يـ مـ بـ عـ لـ بـ لـ بـ يـ غـ لـ بـ لـ بـ نـ فـ ضـ
ـ سـ يـ نـ غـ اـ لـ بـ کـ رـ دـ اـ يـ نـ وـ صـ دـ قـ آـ دـ اـ زـ وـ طـ اـ

وـ چـ هـ رـ صـ دـ دـ وـ نـ هـ اـ هـ اـ مـ بـ سـ تـ دـ مـ تـ اـ شـ تـ
ـ جـ هـ تـ وـ بـ اـ نـ باـ خـ بـ دـ مـ دـ وـ ظـ آـ بـ دـ کـ بـ شـ بـ کـ
ـ کـ هـ مـ نـ بـ خـ نـ دـ دـ اـ يـ اـ بـ کـ بـ دـ رـ دـ کـ بـ عـ کـ هـ رـ دـ
ـ هـ اـ نـ کـ اـ هـ دـ دـ اـ شـ اـ دـ پـ سـ يـ خـ بـ رـ سـ يـ دـ کـ مـ کـ هـ اـ دـ
ـ وـ رـ اـ هـ کـ رـ فـ تـ اـ دـ وـ خـ اـ مـ اـ نـ خـ اـ مـ دـ کـ دـ پـ سـ يـ لـ
ـ عـ دـ وـ سـ لـ فـ سـ مـ دـ کـ کـ يـ سـ تـ کـ لـ بـ اـ رـ اـ هـ دـ کـ خـ اـ تـ
ـ اـ زـ يـ رـ اـ بـ کـ دـ يـ خـ خـ کـ نـ تـ مـ نـ يـ اـ رـ سـ وـ اـ لـ هـ مـ يـ سـ يـ
ـ شـ خـ اـ شـ پـ شـ دـ وـ پـ سـ بـ اـ صـ اـ مـ عـ دـ يـ سـ کـ بـ اـ صـ خـ بـ
ـ بـ رـ اـ هـ دـ کـ تـ اـ فـ دـ دـ آـ بـ دـ دـ حـ دـ يـ سـ يـ کـ هـ کـ هـ کـ
ـ خـ بـ شـ دـ دـ اـ مـ دـ پـ اـ شـ اـ شـ مـ کـ هـ کـ هـ زـ اـ سـ تـ دـ لـ زـ دـ
ـ وـ غـ اـ غـ اـ غـ بـ سـ بـ کـ بـ فـ تـ نـ کـ اـ بـ مـ سـ وـ دـ عـ قـ عـ بـ يـ سـ يـ

عبدالله از کمک پیش بینیه صلی الله علیه و آله
آمدند و بجزء و بتفاوت صلح طلب میشد و
کشید سال کمی پیش صلی الله علیه و آله پیش
و ماضی کنیم پس سفر صلی الله علیه و آله شرکت
به امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنده داد و بکم
برد و قربان کرد و سفر صلی الله علیه و آله با اصحاب
بعد نیز بازگشتند پس این سوره فرقہ در دا
و تفضیل این قصه در سیعی الرضوان در آراء لقہ
رضی الله عن المؤمنین اذیلا بیوک تحت الشجرة
خواه آمد و عبارات علیه و تعبین حدیثیه
احلقاف دارد بعضی مین کوش اند که آن پیش

است از زمین حرم نزدیک بکجنه و برای اعزام
چین دوایت یکند که روز جدیستیه ما در طافت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش
بیرون و دعیتی پایانی است و چندان آب ازان
کشیدم که بقطعه در ان غانم خبر بینیه صلی الله علیه و آله
پیش ایس بزمود و براب آن چاه بنشست اطرافی
طلبد و دعوی ازان بساخت بعد ازان راه رفاه
در دس کرد و دعایی سه مود و آن آب در چاه
پس چنان آب در آن چاه پداشت که را در کجا
کفایت بود و هسن احادیث بخواه صلی الله علیه و آله
سؤالی از نیز ایکنه فی قوب المؤمنین

خدای تعالی آن خدایست که فودرسته
آرام ایمان و وقار و ثبات بر دین را
در دلخای موندان کرد و یکان **لیز دادوا**
ایمان ایام بخشم آزادید و کامل کرد
ایمان ایشان ایمانی که داشتند **و الله**
جنو د السموات الارض و مردایست را
به سپاهای احتمانه آن طایفه اند و به
سپاهای عیسی که انس و جن و **و کان الله علیها**
حیلها و مست خدای تعالی و ایمانیه اشیاء
ظاهر و باطنی راست کثیر راست کرد
و این کیست هوالذی زل السکنه از آیات

سکنه است و در روابیت صحیح شاگردشته
که سرس ایشان آیت بخواند از رسیخ گفتوط
باشد **اقل و قال لھم نیمیم** آن آیه تکله
آن یائیم اذابوت فیم سکنه من بکم و قیمه
مارکن موسمی آل ح ون تحمله الملائکه آن فی وکیل
لایم کمک انتقام ممین **از سوت ایغره**
دوم تقدیم کمک الله فی مواطن کسره و دین
او را بعجیت کمک شکم فلم عن عنم کمیا و ضاقت
علیکم الارض بارجت شم ولیست میزین
شم از ایل اهد سکنه علی رسوله و علی المؤمنین
و ایل جنود اهل تروما و عذب اذین که فرد

فِيهَا تَدْبِرُ دُخْلَادِيَّ تَعَالَى هُ دَانَ مُؤْنَسٌ
وَزَانَ مُؤْنَسٌ رَادِكَشْتَهَايِي كَمَكْنَدَرَ دَرَزَرَ
وَرَجَتَهَايِي آنَ جَوِيهَا دَحَانَتِي كَهَانَدَهَانَتَهَا
وَرَكَزَرَهَونَ نَيَانَدَهَانَنَهَاكَهَانَهَانَهَا
رَوَاهِيمِي كَهَنَهَاكَهَونَهَانَهَا بَاهِيَةِ لَيَغَفِرَكَ اللَّهُ
مَاتَقْدِمَهُ مَنْ ذَنَبَ وَمَا تَأْخَرَ بَشِيدَهُ نَدَوَدِيَهُ
كَهَضْرَتَهُ بَبَ الْعَرَةِ جَهَنَّمَ بَالَّهِ هَرَبَهُ بَغْرِيرَا
صَعِيَ سَعِيَهُمْ بَلَدَهُ كَرَدَيَنَهُ وَأَوْرَافَهُ
وَادَهُ كَهَشَدَهُ يَارَسُولَهُ اِينَ زَادَتْهُ دَانَ
خَطَابَهُ طَبَبَهُ جَنَابَتْهُ پَسَ اِزانَهَا
وَدُخْلَادِيَّ تَعَالَى بَاهِيَهُ غَيْرَتَهُ خَاهَهُ حَضَرَتَهُ

وَذَكَرَ جَزَرَ الْكَافِيَيِّينَ هُ اِزْسُونَهُ تَوْهَهُ
سُوم إِلَاتَصْرُودَهُ قَعْدَهُ صَرَهُ اَسَدَهُ اَوْخَرَهُ الْكَافِيَهُ
كَهَزَوَهَانَيِّي اَشَيَّيِّي اَدَمَهُ اَغَارَهُ اَدَمَهُ قَوَّلَهُ
لَاهَخَنَهُ اَهَمَعَنَهُ فَارَلَهُ سَپَكَيَّهُ عَلَيَّهُ دَاهَيَهُ
بَجَنَوَهُ لَمَرَوَهُ وَجَلَهُ كَهَنَهُ اَعَزَّوَهُ اَسَفَنَهُ
كَلَمَهُ اَللَّهِهِ اَعِيدَهُ وَاعِزَّزَهُ كَهَنَهُ هَمَرَهُ سَوَزَهُ
چَارِم سَوَالَهُ اِزَلَهُ اَسَكَيَّتَهُ اَلَّهُهُ خَمِّ
لَهَرَهُ سَعِيَهُنَّ اِلَيْهِ شَشِمَ اَذَجَلَهُ
الَّذِي كَنَسَهُ وَافِي قَوْبَهُ كَجَيَّهُ اَلَّهُهُ وَائِنَهُ اَرَهَهُ
اِينَ سَوَنَهُ اَفَتَحَهُ اَسَتَهُ بَخَلَهُ اَمِنَهُ
وَالْمُؤْنَسَهُ جَنَاتَهُ بَخَرِيَّهُ سَجَّتَهُ اَلَّاخَانَهُ

جل طبله این آیه درستاد بینی اکرام ارت
علیه و مقامات سیّد محمد صلی الله علیہ وسلم داد
برشت در جات آن نیز شکاره در خدمت دید
خواهیم داد و لکن عذر نهاد **آش** و نیز همان
خواه کرد خدا ای تسلی و مخواه فرمود ازون
خلاص کنیا: آن ییش زا و کان **ذلک عذر اند**
فرو اعطیا و مستاین شست دادن
کنیا: نیز شیدن نزد خدا تعالیٰ سنتی و آ
ندر کوار و این عبارت پیش از همان حین میگوید که در
قیامت حون خدا و مدعی ای ابراز و اطهار
کرسی خود را از جست نظر نهاد و مخصوصات

ام فرماید علی را از طاکه که خستی آوا
وی بسند که بشارت ده ای علیک من نهاد
که ایش زا از خدا تعالیٰ صفتیست و عذتی
برزک **غفالوا ما ذلک پس** و من ای عال
که ای پضل و عذتی چست جواشان کوید
ییخل المؤمنین المؤمنات جنات بتجهیز تخت
الانها خالیدن فیها و کان ذلک عذر اند
عیتماً **مسران حسین** اورده اند که حون ایما
سابقه دشان سفیر صفتی ای علیه و کلم و امداد
نازیل شد و موجب خرمی و سر افزایی ایشان
منافقان مدینه در شکار کنک خود بجزودی کشند

کر محمد صلی الله علیه وسلم خبر داد که چه ماباود
او خواست کرد و حال بکجا بخواهد که پسید پس
حضرت عَتَّ این آیه فرموده و یعنی
المنافقُونَ الظَّانُونَ

بینه جواه این مردان منافق و زنان منافق و زن
مشرک و زنان مشرک عذاب ابدی است
اطلاقی بـ **اسْفَلُ السَّمَاوَاتِ** آنکه ظن برند کان
بخدای تعالی و بدای ایشند و اعظام
و ظن بد دارند که خدا ای باعصرت مدد
صلی الله علیه وسلم خواهد کرد **عَلَيْهِمْ دَيْنُهُمْ**
برایش نست بازگشت به درونی میگیرد منوی

و هلاک و در آخرت عذاب دخال جا و دان
وَغَضْبُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ و شم کرفت و قدر کرد
خدای تعالی رایش ن **وَلَعْنُمْ** و دو کرد ایش
از حضرت اطف خود **وَأَعْكَلُهُمْ جَهَنَّمْ** و میباشد
و اشت از برای ایشان دونخ تبان و ساخت
مَصْرِئِهِ و بدای چکاه ایشان که دوزخ است
و ستجون السموات **وَالْأَرْضِ** چنین مردمی که
عبد الله ابی سلوک که سرمنافقان بود گفت که یعنی
که خدا ای **حَسَنَهُ** و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
نرمیست داد بیو داد رایش ن غالی شد
که تو اندر کبر فان پس داد غایب شد و پیشکر

بغایت غلبه و محکم اند پس حضرت عزت در
وی این بات فرستاد یعنی فدا یار است لشکر
آسمانها و نیزین آمد ملک ملک او است آنکه نکوه
حضرت ده و آنکه که خواه همکنون پس که داشت
و کان العزیز را منیخا فی سلطانیه حکیما
فی تدبیر و برگانه آنها رسناک شاهزاده پیغما
که ما فرستادیم سرایی محمد کواد جرسیانیق برعین
و مبشریا و مردود و مسنن مومنان موحد را بابت
ورفع هراتب فخریا و پیغمبر من که فران
عاصیان ابد و نیز و ذکر سفن و نیطران آنست که
در سوت اینقره فربوده و کذکت جلد کم آینید و

است کنو نا شده اه علی ای پیش و یکون ارسول
عیکم شهدکه یعنی چیزی که قبلاً شاید
بترین فرد هاست شایزی جمع است برگزیده اید
موسوم بعد ایست و که داینی ای شمارا بهترین ایم
تا باشید کو امان در روز قیامت بر مردمانه
محمد رشکو اه پیشین روایت کرده اند که ای
تعالی در روز قیامت بازخواست کند از کفار
اویین و آخرین یکمودی من بشامی دستگان پیغمبر
مشتیخ و ای پیغمبر و موسی ای عیسی و دیگر پیش
حضرت ادام ایشان در جواب کو گزند شیخ شیخ
و نماین باید حضرت عزت ای پیغمبران رسول الله

و باز خواست فراید ایشان بکویند بارخدا
تلخ رسانت نوکریم واشان راه شده دادم
چم کردیم مسکر شدند و مسلمان نشدند و تو دانی
بعد ازان امت محمد صلی الله علیه وسلم بایند و کوئی
رسنده و کوئی نند بارخدا یا این پیغمبران تبلیغ رایت
کردند و سی و جد نو دید این کفار ان نمکشند
و فران بزند و داین کافران کذابند رسان
کافران بکویند که ایران امرت بعد این آن خوازنا
بود و نخوان داشتند که این پیغمبران تبلیغ رایت
کردند خدا ای تعلیم این سوال از امت محمد پرسید
که شما بعد از این بودید چون داشتید ایشان

در جو اب بکوئند که با خسدا یا تو پیغمبری رسنی
محمد صلی الله علیه وسلم و کتابی عیسیٰ قرآن یوای
که احوال استان بیانی و اخبار ماضی و مستقبل و رسان
پیغمبران و این که کافران رسانلت پیغمبران بول
کنند و اذیت بسیار بایشان رسانیدند این
بود و تو راست کویی در این خبر و ادبی ما را خوا
دان پیشم و این کو ای می سیدیم سر خدای تعالی
از محمد صلی الله علیه وسلم حال امت وی
پرسد سخن مصلی الله علیه وسلم که ایشان شود
و بکوید که امت من راست بکوید و پیکانه
بعد ازان حضرت عتت جمل علاج زای کافران

بر سول او پس بدرستی که میباشد ششم ایم از
جست این کافران اش سوزان دریخ کارا
وَلَئِدْ طَكُّ التَّوَاتْ وَالْأَرْضَ وَهُرَاضَتْ
پادشاهی آسمانها و زمین و تیر آن میکند اینچنانچه
خود نیخواهد **يَعْفُونَ يَثْ وَيَعْقِبُونَ**
می آمرزد و پست میکند اگر که می خواهد غذا
می کند اگر که می خواهد صبح برای
یست نه غفران و نه عذاب **وَكَانَ عَفْوًا**
رجیماً و سرت حضرت عت آمرزین هم با بن
سَيَقُولُ الْمُخْفِونُ إِذَا نُظْلَمُ إِلَى مُغْفِلٍ
تآخذها خواستند کفت این عذاب نهانی تک

بکافران ده و ازان مومنان بمومنان **شَعْر**
سرداران جان شناخته مان فدای احمد
امین وحی ریانه نه که قرآن شنبده نهان
چیب حضرت غایقی نبی و سید و ده
امام سابق و لامق شفیع آخر و اول
صفات شطیب طاکر کرم و عاقبت هاشم
 بشیر و مندر و ناصر کرم و شاهزاده اعلی
و فردانیسیا کیرجور که دیند خدا شه
تو باش قاید و رسربو باشی نادی اش
ضیل و آدم و موسی شعبان انجان ہو اوت
کسر جاعفون افتد شود ازین رایت حل

تحلّف شنید از حدیث پیغمبر نبی که خبر نشید
که راه پیغمبر صلی الله علیہ وسلم سو غیره حتی همیز
تافر اکرم مدآنها درونا ناشیعکم بین
این نشید که بگذرید ما را که تابع ششم شمارا
و عمر اش باشیم در عزا، خبر را این اشارت
بعزا، خبرت رسیان این نشید که رسول خدا
صلی الله علیہ وسلم در ماه ذی الحجه از حدیث پیغمبر
کشت و در بدینه می بود تا به محمد در آمدیں در
ماحد م سنتیع از بحث نقص خبر نشید که مود
وجله یاران مهابت و انصار که در حدیث پیغمبر
بودند با دیگران نسبت خبر نشید و پرون دیده

ایشان بر حصار خیر افتاب پیغمبر صلی الله علیہ
وسلم روده الله اکرم خبرت خیر از از تنا
بس از قوم فارسیا، صباح المذری پس نسب
من فقان پسید که در خبر غایم و احوال
فرات از است و خدمت مصطفی صلی الله علیہ وسلم
پیغمبر و ولی الله تعالی انجام قمت مکنند
بر این جماعت که در حدیث شهاده بودند
لی شرکت غیری بعوض اندک از این اصحاب
باز شنید و سیع غنیمت ناشد مانند
چون این شنیدند کوشند درونا ناشیعکم
بگذرید مارتا شما بایم بحال خیر

و غیمت خبر شرک شویم و این نه
ک منکنده حکم خدا است **بِلْ كَانُوا لَا يَعْقُوبُونَ**
الْأَقْدِيلَ اخدا و مرتضی تعالی ره آشان فرمود
بل که سنته این اقوام منافقین که فهم منکنده
که احتمم خدا و مرتضی تعالی است که از اندگی و
خرابی بود و در آن صار راهی حکم
و دیگر یک فتح میکردند و اموال آن فسرا
ی کرفتند از اجل حصار سعد معاد بود و حسنه
عظیم کرد عرب جایی ازان حسین تنبیه
و مردمان ارجحه ای دکری شدند و اهل
فرادان انجای بر زند و مبارزان و خانان

و مقصود ایشان مان بود غیمت بردن
رب العالمین کفت **يَرْبُدُونَ أَنْ يَرْدُوا**
كَلَامَ اللَّهِ یعنی این مذاقان محسنند که
غیر کرشنده حکم و فرمای خدای تعالی و غیمت
ایخا بردارند **فَلَمْ يَتَسْتَعِفُوا** بکوای محمد
با این قوم که همه مشوه هم را عذر زد پسر
کنکم قال **لَهُ مُنْفَعٌ بِلْ** سمجھن مان کفت
خدای تعالی ای پسر یعنی پسر از اینکه با برزا
خبر ردم حکم خدای تعالی این بود که شنا
سمراه مانا شید **فَيَسْمَعُونَ بِلْ تَحْسُونَةٍ**
پس خا مند کفت این اقوام که بل کم برمه

جد

اجمیع شد بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
شروع شبا نوز برداخ حصار شستند
جودی از حصار پرداز آمد و مازارت خوا
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محمد را پیش دوی
فرستاد بجنگ و فرمود اللهم انصر
ایشان روی بهم آوردند و خنی در میان بود
سرگلی ارشن پیامبمان درخت می بردند
این جود حمله آورد و محبین سلم آن پیرب ویرا
درخت را کرد آنکه ما آن جود کشت و هرچی
روزگار سرشن با بدی دینیه کرد پس از آن جود
پرداز آمدند و باز مازارت خواست پیر

عوام پیش دی باز شد مادر او صفتی کنست
پا رسول الله این جیو دی پر سلم کشید رسول صلی
علمه و علم فرمودند بلکه پرست او را بشی
پس زیر هرچی زیان جیو دل کتف دی
یک تنه پهلو سرون انداخت پس رسول
علمه و علم با پیکر داد آن روز و چند کرد و حما
کش و منشد روز دیگر بخطاب دادم
کش و منشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
و احمد لاعظین ارا ته غذا رجلاییه الله و رسوله
و حیث الله و رسوله نیمسی سوکنی بخانی خوی
که فرد اعلم بدی دم که خدا ارسال پیرا داشت

و او خدا و رسول دوست بیدار پس رویزد
علی مرتفع را بخواهد و علم را باید داد پس علی
برد حصار خسیر و در بر رو جهودی سام حصار
امد و گفت من ایست کیتی تو قال آن اعلی
کننت من علی ام جبود کنست علی شداین کار
تحقیق توریت موسی پس علی تاید آلمی وقت باز
در حصار بیدست بکردت از حصار رکنند
بین اخت چانکه زرنه در حصار بخرافتاد
ابورافع کوید مولی رسول امر صلی بر علیه و سلم کنم کنم
پاسفت تن از مبارزان عرب خواستم که ادان
از نجاح بابت مدیک بجابت کرد این متواتر پیشتم

بعضی از منظران کوشید که طلاق آن در حصاد
من بود و القصه آن حصار بگرفتند و اهل
وغایم آن بر اهل حدیث قیمت کردند و از
بردها و اسارتی صیفه خوشی انجیل بود که بر
بنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آزاده
وردار مبارک خویش برواند اخت پیش اخراج
دانستند که رسول صلی الله علیه وسلم آنرا از جبت
خود اختیار فرمود و نقلت که در رسول
صلی الله علیه وسلم بروی دیشانه رسمی بدید
پسید که این حیثیت صیفه گفت و تی بخوا
و دیدم در ایام حاصلت که ما آنسان در کسان

این خواب با شورخویش کننده بن الرسیح گفته
کننده گفت تینچه ای که مک جاز پادشاهی
دیگر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شورت و شاد و بُری
مرط طبیعه زدای نیزه ای از ازانت قل الخلقین

من الاعراب بکوای محمد با این اقوام
محلف شدند از حدیبه از اعاب سعدون
القوم او لایه شدید که دعوی کرد
خواهید شد بجایی که خداوندان وقت خفت
پاشنه بیعنی فارسیان یا رومیان غافل عنم
اویسکون که بکشید شما ای زاده ای کنم ای شا
سلامان شوند فان نظیبو ایونک ای اسرا

پس اکر فرمان بردار شوید و بجنگ فارسان
یار و میان بروید به هدایت تعالی شمار ایزد
خوب و ای تسو تو کام تو استم من قبل
و اکر پشت کنید و فرمان ببرید تا که فرنگان بی
اژرش از جست حدیبه یعذکم عذناها
عذاب کند خدای تعالی شمار اعذابی در
مفسر آن اورد و اند که حون این آیه باشد
شد اهل ضعف و زنده کنستند که حکمه شد
حال حضیف ناتوانیم رسخداوند تعالی ای
ایه فروز نماد که لیس الاعی حیج
ولاعلی الاعی حرج ولاعلی المرض حرج

نیست بکور منی و اثی و تخلف از جهاد
و نیست بر شل منی و اثی و تخلف نمی اثی
نمی طایفه که عذر و ارتد کار چنان حاضر نشود
بکی نیست و من نظر اللہ و رسول پر خل
جنت بخیری من محظیا الاحرار و ائم که
و زمان بردار شود خدا و رسول صدای ابر و خدا
علالی او را داشتند که کند و در زیر خان او
جویها و من یتوں یعذبه عذبا آیها و ائم که
پشت کند و زمان برداری کند عذاب کند
خدای تعالی او را همان دنیاک لقدر ضمی این
المؤمنین اذیا یعنونک تخت البیضا

بی پی و را پی که خشنود شد خدای تعالی
از نومنان حون پیعت کردند با تو ای مجده
در شب رخت کنار در حیثیت فعلماء
فلوہم پی نیست حضرت عزت آنچه در
دلخای ایش نست از را پی کی و فارغ
و اخلاص فازل استکننه علیهم پس
و پسته و عنایت کرد آرام و سکون نوش
باریاث ن و اما همس فتح و فرسا و عوض
ایش را کشادی و فتنی نزدیک که آن
فتح خیرست زیرا که فتح خیر بعد از مرآ
از حد میشه بوده چنانکه سایقا مکور شده این

ایت در شان اهمل حدیثه و بعیقی که ایشان
در انجا گردید بودند نازل شون و ایشان ملت
با حاب بیعده الرضوانه و سبب ایشان
آن بود که رسول اصلی الله علیہ وسلم در مسالیم
جھرت قصد زیارت کعبه کرده و خود با آنها
نمی محروم بودند و مشاهده شتر با خود بودند که
و ربانی شنید این خبر بکله رسید و قوش به
جن شدند و با سازم رب فاتح جنگ برآمدند
و اتفاقی کردند که رسول اصلی الله علیہ وسلم نهاده باز
کردند و گذرازند که در گله آیدیونی رسول اصلی الله
علیہ وسلم و اقت شکوت ما را کسی نیاید که داشت

کند برای دیگر که ایشان را ندانند و سپسند
شخی پیش آمد و دیش شد و ایشان را نه برآه
معتا و بکوهها و پشت های برو تا بصرای خد
رسیدند و چون یکیان آن کاکه شدند ایشان دره
آمن بودند در این حال علی کرمہ پای پسرد سوار
کفار بحرب پرون آمدند یاران رسول اصلی الله علیہ
پون محروم نیزه بودند پیش از تو ایستادند
پیغمبر صلی الله علیہ وسلم خالد و لید کوت ایشان عزم
شروعی تراکھاییست باید کرد خالد پرون آمدند
آن اسد آنده و اسد رسوله و سیف اسد سیف
رسوله ایشان می بودی چنان پس یاران رسول اصلی الله

ایش ز ایسک بتا خش و به نمیت کردند بعد از این
رسول صلی الله علیه وسلم خراسان بن آمیه خواه
بکفر سهاد تبا از رفاقتیش بخون کرید و ایش
تبسمه کند که سوچ خلا اند علد و میم نزمعن حکم
و فوجده بیل کی بریارت آمن و خراش را شتر
خدشت ذمام وی شلب بود حون رفت خد
خون کفت کفار بودی اتفاقات کردند و درسته
که ان شتر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم آمیه کرد
وقصد کردند که دی را بکشدند اما تو قی دیگر ایش
از قص وی منع کردند او را کردند خون خراش
با ز آدم و احوال رسول صلی الله علیه وسلم پیغمبر

صلی الله علیه وسلم خواست که عمر را درسته
به پیغام عمر گفت یار رسول صلی الله علیه وسلم ایش
داند و مر از زدیک ایش ن خویش و پیوندی
که اگر حاجت اند تم بیاری و مسند بی عمان
مردی رقی مشغی است و در میانه ایشان
خویش ن دارد که ویرایی دستد و درسته
دی گر صوابر آید رسول صلی الله علیه وسلم بخون غص
بپسندید و عثمان را کفت ترا بکه می ناید و دیگر
وقریش را می بید دید و بطریق مدار او رفیع خون
گفت مکر صلاحی بد آید و ما بیارت داشتم
یا سهستان قریش را بکوئی محمد حقی الله علیه وسلم

ایش زنابنک با خند و به نهیت کردندند از این
رسول صلی الله علیه وسلم خراسان بن آمیره خواه
بلکه فرستاد تا با اشراف قریش بخوبی کوید و ایش
نهیت کرد که همچنانکه ایش علیه وسلم نباعث حکم
فرووده بیل که بر زارت آمن و خراش را شتر
خود نداشتند و ای شبب بود حزن رفت خد
خن کنست که اربوی اتفاقات کردندند و دست
که ان شتر پیغیرست صلی الله علیه وسلم آن بی کرد
وقصد کردندند که وی را بکشند اما قومی دیگر ایش
از قفق وی منع کردندند او را که کردندچون هجاش
یاز آمده احوال رسول صلی الله علیه وسلم بخوبی
پیغیرست

صلی الله علیه وسلم خواست که عمر را در نهیت
به پیغام عمر نکنست رسول الله ایش ایشان صلات بکن
داند و مر ایش زدیکی ایشان خویش و پسندید
که اکر حاجت اقدم ایاری و سند بی عثمان
مردی رقی مشقی است و در میانه ایشان
خویش ن دارد که ویرایاری و مسد و رست و
دی کمر صورا برآید رسول صلی الله علیه وسلم خن غصه
بر پسندید و عثمان ایش زنابنکی باید رست
دو قریش رایی باید دید و بطريق مدارا و رقی خن
کنست که صلاحی بید آمد و با بر زارت در آن
یاس خشان قریش را بکوی محمد صلی الله علیه وسلم

بجرب شنایان و قصد وی بجزیرت کمعه
طاف نیت داشت زان آورده از جست چن
او را من نکشید عثمان بعزمان رسول صلی ار غیم
برفت و در حوای گه بشکر قوش رسید
وزمک ایشان مزل ساخت لکھا کوت ای
جاعت قوش این احلاکم و این عقده کفت
عقل و حلم تما ک بچنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم اید
پیاده ندارید که روز بدر با اشراف شماچ کرد کان
هر بید ک تشتن وی در حوای عجیمه از عز
اما حق خویی شکاه میداره و کاره هاک شاد
وی آس قشت او از بعمره و زیارت کبه

فموده ازراه وی برخیزید و من و کشیده
در میان آن جسم مردی بود از خوشان
برخاست
عثمان نام وی ابان بن عید بن ابی العاص
و عثمان زاده کرفت و محن پسندیده
اوی اشراف اهلتران اد خسروند این محن را
با ایشان ای باید کونت ترا امان دادم تای
پیغام محمد را به ایشان رسانی برایان اس طن
من دیگر تو مامن و بکه رویم و این محن کیکوی
بسع اشراف که رسانی باشد که از تو قول کشید
و من نکذارم که کسی قصد نداشت و ترا بخان خشان
برفت مسادات اشراف که را بیدر بخوا

بگفت و گفت بغيره صلی الله علیه وسلم بنجاش
بلکه بزيارة آین او را گفته با دراید که
انجا دو کرد و شدند طایفه کوششدا پنجه صلی الله
عله کشم میکوید طایفه انصار است و اراماوى
کردن معقول نیست و طایفه کوشش دهنده نیست که
محمد را بگذرانم که در گله و دایدا او را امسال باز نماید
تا دیگر سال باز نماید و ماسه شبا ته و نکه از زیبی
خالی نشیم تا در آیدی پسلاخ و غیره کند و ما را کرد
انکه اعشا ز را گشتو تو اکروخا می طواف شکفت
من عن طواف شکم و امکن که از من ز دخانی لی
عزیز رست طواف بگشند العصَم بغير ضنك

علیه و سلم فصله موکله بازگرد و در این شا
جمی از شکر قوش بش برا کاستند و بطر
کشد اپلام آمدند و نوصی حی جستند یعنی
رسول صلی الله علیه وسلم بیار بود و بزرخ استد
و بسکد کرد و بختند و قومی از مرد و جانب
محروم گشتند و تنی چند از نیش ن پرست
لشکر اسلام ایشان شدند آنکه بخر داقت
که میان عثمان ایک بشند رسول صلی الله علیه
دلست شده سوکنید یا دکر که اکرا و اکاشت
باشند باز نکردم الاجرب و قل اسکه و سکل
صلح ایه علیه و سلم برجاست و در زیر آن درخت شد

که وان بحمد و فتن حمید نام آن بود که تخت
البجه دگاه است بجهه و معلم بن سارلمی
قایم علمه را غما عصما من عصما های این خطاها
و فرمود که با از بلند تراکن تیاران جل جاده هستند
که جریش آمد از هفت عنت و خرد که ترا
فرمود عصر رضی از معذ آواز برداشت و مرا کرد
حروشی جوش در شترکاه افشا و سرکرد شترکاه
بود روی رسول اسد صلی الله علیه وسلم آوردن و پرورد
پا ند کس بود اند تجھن ملکیت کن در نهان تمم
بود و موجنین قیس قانه اخینه تخت ابطانا تمم
پس با رسول صلی الله علیه وسلم پرعت کردن که با

قریش جنگ کند و از غالیکن کنند و پشت
نمیشد و این پشت عقبت پیغمبر الرضوان شد
و آن اصحاب بصحاب البجه بعد از آن حمله
که عثمان را کشته آند و آن از عیف بود
پس از قریش صح کردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شتر از راعیان داد و مکمل بر قدر بان کرد
و این صلح آن فتح است که برتا العالمین در
ابتداء سوی فرمود که افتخال کن تھا چینی
و در انجی خوار رضا و شنودی جوش و اخلاص
و فایر عتمد ایشان؟ او که تقدیمی اند عالمین
او زاید یونک تحت البجه و در بعض کتب مطرور

ک آن بسیت الرضوان انجیلت آخوند
که اسدنا خلعت رضا جو شنود خود نداشت
آن بسیع فرمود که در زیر آن درخت دست عده
بنیت بیت بارسول مصلی ام علیه سلام کردند
و مثل است که امروزان حالت فرمان امده
از حضرت هشت جل جبار ناتوانی ایامان دند
و فرشتگان از زرق فکا بعنوان حضرت
حق پدر کردند بآن کوفه که بارسول مصلی ارعی و سلام
بسوجان اصدقه اهل خصوصیت و رسوح بعثت
عدم میکردند و از اسد نعلی فرمان شد بطریق بانی
که ای عربان افلاک و ای ساکن از زرق سماک

ظرف نمیه بایران بان باز نکه از بهرا عزایز
و اعلاه، که که حق پکونه اقدام اخلاص را پرسیدند
راخخ و ثابتاند و عاشق و ارسیهای
نوادی را بانواره ایست پهفت پیر بلا ساخته
اند کواده پا شیده ای مقرمان که من از شان
خشودم در کلام ارثی شفاعی کرد
شان امت محمد صلی الله علیه وسلم کند چنان
بلطف خود قبول کنم که ایت حق شنود شوند
پیت ای طفیلی همایت تو دشکنی
انعام است در دوچنان گزرا
که واقع است در عمل مترزی

تو داقعی زنیست و سر صمیر ما
با مکنه همچ یا نهاد بخوشیم
چون سرت رحمت تو بخاطر پذیر ما
دینا و آخرت ز تو خواهی کنام
نعم الکیل نایی و نسیم الفیر
از سعی اچ کار بر اید که نیک و بد
تو در آزل بر شته اند خمسیر ما
بر جام اهل چهل سازم از نسل
جز صورت که کوشش کنی جرسیر ما
ما خود چه آوریم که وزنی نیا ورد
و حضرت جلال تو نزل حضرت سیر ما

اگه میای لطف تو باشد که رز شود
دربوژ قبیل و قلب کیر ما
آیمه ایست مرد و جان که نظر کنی
بروی فستاده عکن جان نیزد
چون در کند عشن مفتده شد چنید
رو وولی تی شناس نیستی ایست ما
و معاعنی کثیره یا کحدو خا و داد ایش ازا
عنینها بسیار که بدست اهنا راسی غیم
حضره و کاست خیر ذات عماره و اموال کشته
فا قشمها رسول الدصلی الله علیه وسلم پیغم و کان
الله عزیز اجمعین و سرت خدا تعالیٰ توان

غالب و اما راست کرد و اما راست کشنا
بیش و عدکم الله هنام کشته نه خودها
بازو و دعج کرد خسدا تعالیٰ بجان دین
غینهای بسیار که اخذ بکند آرا مقصود
فتوحاتی است که اصحاب بارسلو اسلام
خلیل سلم برند و اچه امت او را بعد از او
تا دامان قیامت خواه بود فتحل کم هنف
پر جای محل فروود و داد مرثای رانیت
و غینت که در خیرش و گفت ایدی انس
عکم و بازداشت خدای تند ستمایم
و ظلم ایشان را زیاد و این آنست که دون

پغبیر صلی اللہ علیہ وسلم فصل خسیر فرمود و
از محاصر ساخت بمال بسیار داشتی اسره
عطمان متوجه شدند که اذیت بفرزندان و زیبای
اهل سلام رساند خدای عالم ترسی خونی دل
ایشان اندخت که اعراض کرد از هم بخیابان
کردیدند و دسته ازان را بازداشتند و گلکون
ایله لطفین و تایاشد کوتاه شدن پیشنهاد
ایشان و سلامی شایدین شان صد
تو ای محمد و منا نزا و بهدکم صراط مستقیما
و تاراد نایخشد ای تیکه شمارا راه راسته
یوگا فیو کاشا را شوت قدم و در عرض دوین زاید

بسیب صلح حیدریه و فتح خیره و به ایت
عطیه از غایل الطاف الهی و دخادر و بیان
سچا است با تکن حواله می شود که در از ایل
منشور نامه حجۃ و دی بطری ای عادت معنی
شون باشد و بعینه روزنکارش به قبول
محظوظ شده باشد و مصالحت قدرست مم
بارادت و پیشتر حضرت عزت که تکن
می سد که از کارکاه محمدیش راضی اند و اخراج
رحمش نه نصیب کرد اند من بین الله
فلا مصلح له و من بیش لطفا و دی و به ایت در
لغت میں بطری افسر سید الطافیه و حواله

الشیخ جنبد العبدادی قوله تعالیٰ اہذا الطراط
المستعمتم بوقا لہم فلوب ایک اقم مہمن
بدیک و کن دیلنا مک عدیک و بدیک
به ایت بر سر ضرب است کی عقل میرت
میان خیر و شر در است درون و راه بردن
بعضی از مصالح کار خویش عالم ایل مختلف
از مومنان و کافران ایشان و پیکانه دیگر
شیک اند و مولعی نبولد و اما شود و بین
و بقوله انا هدیه است پل ایشان کار و بیکار
ضرب دوم از هدایت زنگنه اعمال و احوال شنکا
و توپیت خیرات طاعات عبادات متو

بقوله اولیک الذرن یهی اسد فیهدیم
اقتبع و بتوسلتی والذرن یاده این لیتنه
بلبل و ان اللدمع للجین ضریس سوم راه بون
بدار احمد و مجاهد حق و دلک فی واد خانه
احمد سه الدی پدر ان هذوا ما کا لنهنی دلک
ان یهیلا اللہ خدا و ندعای این هر سه
هر ایست خود را اثبات فرمود و مخصوص
ارادت از لی و شیست لم زنی خود کرد و از جنقا
نق و سلب فرمود که لیس علیک پیریم و مکنن
یهدی من شیاء الی هر اطیقیم یعنی ای محمد
بر کریم یه رایت این طایفه نه بدرست تبلک

۲۰
عن یتیت از جانب، اکنک که خوایم بطنیش
میخوایم و اکنک که خوایم تبریز را غیر
لطفت از زکه بخواهد و از زکه برآند.
مرگرا همک توچنی که ازو باز پنهان
ماره موی که از طسره به تجاه فوتی
کبر زمار صدات زیان در کشدان
تا هر ایست بخود سی کسی سو دنداره
بنده عاجسز چنان خود ایان اد ندان
کرس این راه پایان نزساند نکسته
ای بی پره زور مردانه که در راه عالم
در سیا بن طلب که به حق و دشیزید

قد آخاط اسد پها برستنی که محیط بود عالم
خداؤند تعالیٰ یعنی غنیم و فتوح این دن
وکان اسد علیٰ تجلی شد **عذرًا** **وست**
بود و بادش خدای تعالیٰ بود محضر قادر و حکم
و لوقاتلکم اللذین کفروا و اکر حجت سکرده
با شما اکنی که کفشه بودند عین قبر شد
در روز حیدریتی **لوتو الادار** مژا شد
سیدند و برمیت پیرستند ثم **لایخ بدوں**
وئی و لاضیر اکنه نیافرستی سچ فریدی
و نه یاری دسته **سته اند ای قرضا**
قیبل طریق نهاده خدای تعالیٰ آن طریق

باعظیان ملا مرک تخلص تواند
که ریگ کار عذایت بود نیزه لطفی .
از دل خاره کافر کل ایمان پیمانه
ای جنسیت ایکس ازین عرصه رد کویی .
بز جهان در کسب ایمان سلامت چناند
و اخیری لم تقدر و اعلمها یعنی وحدت
خدای تیت فتح بیاد دیگر و عنایم دیگر کفای
بنویسید شمار آنها این عبارت می‌سوند و متعال
از آنیه افسوسیه آنکه مراد غنیم فراس است
وروم پر قبل از اسلام اعواب درست این
عاجز نو دند و سبب اسلام غالب شدند

پنجم صلی الله علیه وسلم با اصحاب در حضرت
و داد آمدند گلر که بن ابی حیل ما پسند و در
ایشان آمدند بعزم سخ و جنگ و اکنای شا
سته رساند پس بصرتی امیدیه و ملم شکرزا
برایش فیضتاده و چنان ایشان را زاران
که همه گاه کر خیه اند و پیا به سی فیوریا بردا
اند و مضرت ایشان با اصحاب زیین
و کان اند غایلکلون بصیر آ و خدای تعالی
باچو شما کردند و مکنید و انا مست و پیا
نم الدین گزروا و صدد کم عن الحجہ احرام
این طایفه که ایک تی آنکه کافرشند

خود که کذشت است از پیش می‌زنی که
کافران بزیست رو زدن و بکشند شویند طبق
معموده است که تابوده است چنین بوده
ولئن تخدیل شهادت شدیا و سر برخواسته
یافت تو ای محمد طرفیه را که خدای تعالی
امور رف مو در بح تغیری و سوا الذی فت
اید لیکم علیکم و ایدکم علیکم سبطن مکه من بعد
آن اظفر کم علیکم و او آن خدا است که
با زداشت د پیش مای ایشان را شما و دیگری
شما از ایشان در میان مکه از پیش گزدشت
شمار را ایشان و این چنان بوده که در حاتم که

لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطْوِيْمْ وَأَكْرَهُ آنْ بُودِي كَمْ
مَدِي چَذِّبُونَمْ نَزِيْنِي چَذِّبُونَمْ دِرَكَه بُودِي كَمْ
نَيْ شَنَا يَدِ شَمَايِي اسْجَادِ مُحَمَّدِي اِثْ رَا
كَرِسْيَدِ شَمَايِشَنْ وَقَنْ تَشَدِ اِثْ زَا
عَدْمِ هَمْفَتْ فَصَيْبِكْ مِنْمَنْ مَعَرَّهْ بَيْغَرِ عَمْ
پَسْ رَسْيَدِي شَتَّي وَادِنَوَي شَمَا زَهَتْ
قَلْ اِثْ نَهَا دَنْ رَزِيْرِي كَه بَهْ مَخْطَلْ بُودِنَهْ جَوَا
لَوْ لَمَحْدَوْفَ اسْتَ تَعْرِيرَه لَادِنْ كَمْ نَهْ دَخَلْ
كَمْهَهْ وَسَلَطْكَمْ عَلَيْهِمْ يَسِيْنِي بَاسْطِ اِنْ شَنْ
كَرْدِمْ كَمْهَهْ خَدْ اَنْمَعْ شَمَا اَلَذْ حَوْلَ كَمْهَهْ قَنْ
اِنْ كَهْهَهْ كَرْشَمَا دَكَه بَعْلِيْنْ كَفَرْهَهْ شَغْوَلِيْ شَنْ

وَمَنْ كَرْدِنْ شَمَا رَادِ سَالْ جَيْبِيْتَ اِزْ فَنْ
دَرَكَه وَانْهَجَدِ اِحْرَامْ جَنَكَه دَرَادِ سَهْرَه بَكَه
وَالْمَدَّهْ مَكْلُوقَهْ اَنْ سَيْفَلْهُ مَجَدَهْ
وَنَزِنْشَهْ كَرْدِنْ شَمَا رَادِ شَمَا زَانْ كَه بَهْيَه بَيْ بَهْ دَهْ
وَانْ هَفَادَهْ شَمَا زَرْ بَودْ درَهَهَيْه كَه بازَهْ اَشَندَهْ
ایْ شَمَا زَارْ كَه بَرَسْ بَهْ جَاهِي خَوْدِ عَسِيْنِي خَاهِي
درَ اَبَخَا مَعْوَدْ بَودْ كَه شَمَا زَارْ اَقْرَبَانْ اَسَندَهْ
كَه آنْ هَيْهِ اَسْتَ لَهْنَوْنَ پَانْ جَهَتْ صَلَحَهْ
مَيْغَنَاهِيْدِيْهْ جَسِيدَهْ اَزْ حَمَرَتْ غَرَتْ سَتَ صَدَهْ
مَيْهَهْ بَشَمَلَنْ بَرَسِيْهْ كَمْ دَارَسَتْ فَفَتَالْ
وَلَوَلَارْ جَاهِيْهْ مَوْمَنَنْ وَبَنَاهِهْ مَوْبَنَاتْ

در میان ایشان سه مان ضعیف محتقنه
 بودند و با این نیز تقلیلی آمدند و بواسطه
 قتل این سه مان مضری و مشتبه شدند
لیدخل اسفی رحیمه من شاید و این گفته نیز
 سینه تا در بر خدا ای تعلیم حیطه اسلام خواهند
 که خواهد رسیدنی زداشت شایان امها
 محمد از مثل اهل کلمه در سال حیدریه نیز از جمله
 این بود که خسادی ای تعلیم ائمه خواهد آنکه ایشان
 توفیت اسلام شان غایت کرد **لکن زیلوا**
لعدنا اللذی که و ایتم عذاباً ایم اکبر جلد
 می شدند مومنان از کفار ایشان از مرا نیز عذر

بیکری دیم امکانی را که کافرند از بیشان
 در نکله عذر ای دزدگاه و خوار بیکری دم خواری
 بزیرده بزد و قتل کرد ایشان هدن ایشان
 سه مان ایشان در بزم بودند و مختلط سکر کرد و متوجه
 از بیشان کوتاه گردید که ایشان که ایشان ایشان
 چه حضرت عزت بیان ایشان سه مومنان مخصوص
 و افشاء کان مخصوص رحم و محشر بانی ایشان
 میغیر عادی و بیکرت ایشان دیگر از اخوند طمیند
 ولولا دفع الله ان پس بضم بعض لعنت
 الارض لکن ای الله و نصلی علی العالیین ایشان
 اهل صدور و اصحاب اهل درین کلمه باشند

آری

یک طرہ آب از آسمان فرو نیاید و کفر نیز
و مسکین شند یک کیاہ از زمین نزولید
و اگر نہ مؤمن موحد باشد عاصی طلاقیز
یک طرہ العین بگذراند و نا اهل عنعت و
صلاح و اصحاب عصمت و فلاح در زمین اعاد
وصوام عزلت و وزاعت با او جنونی لله
قیام نخاید امور عکس و تباہ نظام نکیرد و
مصالح دین و دولت است اسی پندرو از امری
که پشت کش صورت بآبد و بخت اقل منی
قوی تو ان داشت و پای بر پرید و دلت
سروری بر پستاری بخت مردان را و تو خیل ساد

پشت رده خد برین خلوت در دیشانت
ما یه محشی خدمت در دیشانت
آچکه نرمی شود از تو آن قلبیا
کیمی میست که دیجت در دیشانت
روای مقصود که شمان بر عالمی
مطہش لی طلعت در دیشانت
قصر فردوس کی رضوانش بر بانی
منظی از چن نزانت در دیشانت
کچخ فاران که فره مرد از فرموده
فدا غنی باشی کلم از یختر در دیشانت
ای تو اکبر معرفہ شنی نم کنوت

سر و زرد گفته سمت در دیشان است
اذ جل الدين که زاده ف قلوبهم احتجة حیة
ابجا همیه یاد کن ای محمد انسانی را که کرد آینه
خدای تعالی در دلخای ایشان کن و رسوند
کفر آن رسوند و یکن نادانی و این آن بود که
بعد از آنکه مقطع آن کرده که صلح کند و پیغمبر
صلی الله علیہ وسلم باز کرده بعده ایه و امیر المؤمنین
عثمان شتر از ایشان کفر برداشت و تربیان کند پیغمبر صلی الله علیہ وسلم
و تم و تضیی علی را امروز بود به نوشتن کتاب
صلح مان وی میان اهل مس منقی علی جوست
که در اول ای بسم الله الرحمن الرحيم نوشید که

از گفوه کله بود و از جهت صلح در میان ایشان
در آمن بود گفت ما رجعن بی شناسیم و گزینی
تو مکید دیگر جنگ با تو کی کریم ای محمد کله نویس
با ایشان اللهم چنان و سکوت که در میان خانیت
ی و نوشتیم رس پیغمبر صلی الله علیہ وسلم
فرموده بخوبی شیم و ما کاخ اللهم تو شتم
فائز ایشان لشکریت علی رسوله و علی ائمه
پس فرستاد و عنایت کرد خدا تعالی آرامد
و صدق و اخلاص و صبر بر رسول خود و بر خواهان
که اهل معادند و اصحاب محبت تاد ایشان
تکل کردند **ذالریغهم کلمه النقوی** و ثابت کلم

کرد اند مومنا نیز بران بخن اهل پر میرزا و کانو
احق بخواهند و بودند مومنان لایقند و نظر
بین کلمه تقوی ای کفار که و بودند مومنان بخ
مند اهل ای فقه المعموی و کان ای شکری
علیماً و مست و بود خدا ای شاهزاده چرنی و ای ادو
داند که در روزی مرت که رسکان را شرک
کر فرار و علما طلاق دارند که در بام کلمه
چیست بعضی بر آمدند که و فارع و سرت و امری
کنند کیس اند الرحم حکم و عطاء خراسانی
که لا الہ الا الله محمد رسول الله القرآن
ابی ریحان کشہ که لا الہ الا الله و حصن لاشکری

له ای کلکت له احمد و موعی کل شه و قدرت
و آنی کعب کفت که لا الہ الا الله و الله اکبر است
وابن عباس بی پد و قاد و وسید و اکرم
فسر ان بران زندگ کلمه المولی کلمه توحدت
یعنی لا الہ الا الله و ای اخبار و فضیل ای
کلیه سارست در بعضی روایات حسین چشم
که اوی چرنی از تو زرت که برمی عیه السلام
شد این بود که لا الہ الا الله محمد رسول الله القرآن
کلام الله و در احادیث عیوچ و اور کشته که
آنکه ای اخرين ای لا الہ الا الله شهادت بهشت
و کذا کارازا ای صدرا و یهاد است یعنی جزیش اید

که ختم کار می‌مان کلمه شود و امیر المؤمنین علیه السلام
کرم الله وجده فرمود که حضرت سالصلی الله علیه
فرموده که خدای تعالی است یک پیشونی از
یا وقت سخ نه چند شن است بر قاعده
و سر آن با چاخصی است پایی آن پیشونی
پشت آن پایی است که حال زدن اس پیش
زدنی که بنی کوت لله الله آن پایی هنگ کنیه
است هنگ کنیه دو عرش هنگ کی شود پس حضرت غوث برش
میفرماید که ساکن باش عرش میکوید که چون ساکن
شوم و تو منور این کرینه لله الله ای ای رانیه
حضرت؟ جلال تو سوکن کد ساکن شوم او را

یام زی سی حضرت عزت میفرماید که ای
ملائکه آسمان بکدواه بکشید که که ای ساقی
بنو رایسا مریندم **شمس**
زی جمال خدا الله آی الله
بدر کمال پیز الله آی الله
تارک اسد ازان خانی که دریا کا
اسپیس ارض محال الله آی الله
سبیک سبسا خلی علم آی
چه پادشاه کد الله آی الله
منوری که نزد علک جان دل زن
بنو صدقه مدنی صفا الله آی
ملک

در حانی که با من حضور باشید **محبتن**
رویکم در حانی که ترا شید باشد سرمان
و مقتیم در حانی که کونه کرد باشید
مویها پسر مان و این اشت رست بگنج
چه دفع فرض است که موی پر برآشند کوکن
لارخاون نی ترسید شما بعد از وحیل
این آیه آن بود که سنبه صلی الله علی وسلم درینه
پیش از آنکه بخدمت رو و بو اب دیده
شهر که مفتوح دیگشته بود و با اصحاب پذیره
مسجد احرام رفتند و غایت امن و حیت رو
تعمیر کرده بودند و تری و ربی ایشان بسود

مجیب وقت چهار کان **ملکن**
بکاره صفو و ملا آن آن آن آن
برآیسته نصلی جسیع مفقود
کش د وسته عالا آن آن آن آن
جشنید یاه شاد و بجهت حق
و پیشیسته عالا آن آن آن آن آن
لعد کدنه الله رسوله الروح بایجه سرتی
در آیتی که راست نو و خدا تعالی مسیح خود را
آن خواب برآیستی و در پستی **لکھن**
المیحد لکرام این شا الله که ناجار در روی
در مسجد احرام اکرم ایه حدای تعالی آینی

کشم که اصال رویم یا سال بیکنسته بیاروی
 که وقت آن معین بزدی پس هضرت عزت
 بردنی این خن این تیر مرضیا دینی این خوا
 که بغیر صلی الله علیه و کم دین راست بود اما
 مووف بود مشیت و تقدیر کن خدا و نم و شست
 حن نین بود که درین سال در زرود **تعلیم**
تعلیم پس دانم خدا ای تعالی سبی حکمت که
 شاند بپسنه اید و از جمله حکمت آن بود که اصال
 در زرود که اکر درین سال در فرشید بسیار از
 سلامان در میان کفره متعول می شدند قلی
 علم احمد ای سکیون فـ الـ سـ نـ اـ شـ نـ وـ لـ عـ لـ

پـ غـ مـ صـ اـ سـ عـ لـ عـ لـ مـ مـ لـ اـ نـ نـ وـ اـ بـ رـ اـ بـ اـ حـ اـ
 خـ وـ کـ بـ کـ نـ تـ اـ شـ اـ نـ پـ دـ اـ شـ تـ کـ لـ حـ دـ رـ سـ اـ لـ
 وـ اـ قـ خـ وـ اـ مـ دـ شـ دـ دـ مـ اـ کـ شـ دـ بـ دـ پـ حـ وـ حـ وـ اـ زـ
 حـ دـ بـ سـ يـ بـ اـ زـ کـ شـ تـ دـ وـ سـ جـ حـ رـ اـ مـ رـ فـ سـ وـ نـ
 وـ حـ کـ زـ دـ بـ وـ مـ دـ پـ سـ يـ بـ اـ شـ اـ شـ اـ قـ بـ وـ مـ نـ
 آـ مـ زـ وـ کـ نـ تـ سـ نـ دـ اـ لـ کـ دـ نـ حـ کـ دـ عـ وـ دـ نـ زـ نـ
 دـ فـ سـ يـ مـ اـ لـ کـ اـ نـ بـ عـ نـ مـ اـ رـ سـ وـ لـ اـ صـ لـ عـ لـ
 وـ سـ لـ مـ اـ نـ مـ لـ فـ اـ بـ اـ بـ فـ نـ طـ وـ فـ بـ وـ دـ جـ بـ
 کـ عـ خـ طـ اـ بـ رـ فـ اـ دـ عـ نـ کـ نـ تـ بـ اـ رـ سـ وـ لـ اـ دـ قـ
 بـ اـ کـ نـ تـ بـ وـ دـ کـ کـ دـ خـ اـ نـ کـ بـ دـ رـ وـ مـ وـ طـ اـ فـ کـ نـ
 رـ سـ وـ لـ اـ صـ لـ عـ لـ مـ کـ لـ کـ نـ تـ اـ مـ اـ بـ اـ بـ اـ

اَنْتَمْ ذَلِكُو قِيلْ عَلَمْ اَسْمَ مَنْ صَلَحْ الصَّلَحْ
مَالِمْ عَلَقْهُوا فَذَلِكُو وَقْعَهُ نَفْرُوكْهُ ما وَقْعَهُ
بَخْصُلْ مَنْ دَوْنْ دَلَكْ فَتَخَا وَقِيَا پَرْ كَدِيدْ
خَدَائِي تَعَالَى اَزْعَجَتْ اَيْنَ هَاجِتْ بَرَدَة
اَزْحَدِيَتْ فَخَيْرِي زَرْدِيكْ كَانْ فَتَحْ خَيْرِتْ
چَهْ دَكْتَبْ حَيْنَ سَطُورَتْ كَهْ دَمَادَهْ مَاهْ
ذَيْ بَحْ كَلْ شَشْمَ اَزْحَجَتْ بُودَهْ كَبَغْرَلَهْ
عَلَيْهِ سَلَمْ اَزْحَدِيَهْ بَارْكَشَتْ بَدَنِيهْ
وَدَرْنَقَهْ آنَ مَاهْ وَادَيْلَحْ مَرْدَمْ دَرْدَيْهْ
اَقَامَتْ فَرْمَدْ بَعْدَ اَرَانْ دَاشَرْجَمْ
سَوْهْ فَسَخْ خَيْرِهْ شَدْ عَنْسِيمَهْ آنَ تَرْفَ

زَمْ زَوْدَهْ كَابِنْ تَفِيَدْ فَوَدَتَهْ كَتَبَهْ
الْمَلَعُونَ اَذَا اَظْلَمْتُمْ سَوْلَهْ اَسْلَهْ سَوْلَهْ
يَاَللَّهُهِيَ وَدِينِي اَتَهْ
كَوْنَسَهْ دَغْبَهْ خَدَهْ بَرْ كَيْتِيَهْ رَاسَتِيَهْ
وَيْنَ رَاسَتِيَهْ لِيَقْلَهْهَهْ عَلَيَ الدِّينِ
كَلَهْ تَاطَرَهْ وَغَالَبَ كَرَدَانَهْ اَيْنَ بَرْ تَرَهْ
بَرْ دَنَهَهْ وَكَنَهْ يَاَللَّهُهِ شَهِيدَهْ دَوْسَلَهْ
خَدَائِي تَعَالَى اَزْجَتْ كَوَاهِي بَرْ كَهْ خَمْ تَصْلِي اَرَسِيهْ
سَلَمْ بَرْ جَهْ اَسَتْ حَمَدَهْ رَسُولَهْ مَحَمَدَهْ عَرَدَهْ
رَسُولَهْ بَرْ كَيْنَهْ خَدَهْ دَنَهَهْ اَسَتْ اَيْنَ
آيَتْ اَشَارَتْ بَدَأَيْتْ بَعْثَتْ وَهَيْنِي

و تسبیح نهادت و رسالت اوست صلی
علیه و آلم در ادار زدن حق اسلام است
و خلافت دهی ببعضی براند که شاهد لار
الا اسد است و ببعضی براند که مراد بهدی یعنی
 واضح است که آن قرآنست باز خلاف است
سین علما که اول پژوهی از قرآن کرد رسالتی
نازل شدچ بوده بکر رایت ایت است که هر چیزی
صلی اسد علیه و آلم خفت به بود در خانه خدج خانه
شب بر سر کشیدن جرس میان باید و کوشش خاور
باز کرفت خود را بوبی نمود و با وای خطاب کرد
که می اینها المدرسه بکر رایت آنست که رسول

صلی اسد علیه و آلم و میان سیرت احوال و
خداق ایشان بعینی و اکنان که با مخد
اندو تاج و موافق او بزینی است سخت غافل اند
بر کار فزان رحاح و نیتم و ایشان رحم کنندگان
و همینان اند بر تکیک بر تیم رکعا بحمد
می سی تو ای محمد این هو اتفاق از که با تو اند بکوع
و بخود میسی دایم از غازنی بنی معون پنهان
من الله می طلبند زیادتی رحمت و لطف را از
حضرت عوت و رضوانه می طلبند این که
حضرت عوت از ایشان راضی شد و مبارک
بن فضله از مشران نقل میکند احسنین هر کجا

او کفت در تغیر آیت که والذین ممکن
ایوب بکر صدیقات اشتد، على الکفار عرب
خطاب است رحابینم عثمان بن عفان تریم
رکعه جحداً علی بن ابی طالب یعنون فضلاً
من اند و رضوانا بقیه شعشهه بشده که حضر
رسالت صلی الله علیه وسلم خبر داده باشند سمه
بشتی اند عز عبد الرحمن بن عوف آل النبي
صلی الله علیه وسلم قال ایوب کسری فی الحجۃ و عمر
احبته و عثمان فی الحجۃ و علی بن ابی طالب فی الحجۃ
و طلحه فی الحجۃ و زیری فی الحجۃ و ابی عبید
احبته و عبد الرحمن بن عوف فی الحجۃ و سعد بن

ابی وفا صنفی الحجۃ و سعید بن زین الحجۃ
رواد الرمدی وغیره می ساند **سیام**
فی وجہہم من اثرا تجویش نما نماغفت
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم درویشان
از اثر بجن کردن و نماز و طاعت کردن ای
ذلک سلم فی التورۃ ایک مکرور شکه
علامت سعادت ایشان درویشان است
د اسان صفت ایشانست که خدا تجھین
در توزیت موی عید اپدم کفر نموده که
و مستلزم فی الاخیل کرنیع اخرج شطاہ
و آناد استان صفت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم

در اینچیل که متن بعیی بن مردم است عالمیم
آشت که ایشان پیشون زراعتی اند که پیشون
خوشت خود را فارزد پس محکم کرده اند **فاستقاط**
پس قوی شود آن زراعت **فاسوئی سمعی**
پس تمام شود و بحکم کمال رسید راصول ساقه
خود **نیجوب الرقاب** نیجوب می آورد این **رشع**
و این حالات زراعت کار را و مقصود
ازین نیتشیل آشت که اصحاب محمد صلی
علمه و علم در اوایل حال اند که بودند آنرا در زیر
در ترسه و تزامند **لیغیظهم الکفار**
ناخشم بر و ببر و آور خدای تعالی بسب اصفا

محمد کافر ازا و عَدَ اللَّهُ الَّذِنْ آمَنُوا
وَعَلَى الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مُغْفِرَةٌ وَأَبْرَأَ عَصْمَانِ
وَعَنْ فَسَادِهِ وَخَدَايِ تَعَالَى لَكُنْهُ فِي رَأْكَعَانِ
آور و ند و اعمال صلک کرد از ارشان آور شن
و مرد بزرگ را میسی بیشت و ابوالعلاء
از منتران بر انس است که علی صالح دن ایشت
صحابه است چه دو پیشی با ایشان از قدر
است و بر کافه اهل سلام و اجب است
حمد و تعظیم ایشان کردن و خود را
طاهر آور باطن موانع زی و پیشنه ایشان
ساختن و اعفای و باید کرد که بعد از اینها

فاروق را که زمر کرند شنیدند
 ترا فرش از محنت خود پرورین
 نادامن قیامت رپای سکیدند
 پسیه اسی که بر قدر عثمان بین
 بنی از عصی بند و جهان بین
 کاندر ده چشم او نش خود و میر
 هن مرد و کوشواره زیبا که ارتقا
 در کوش حج حضرت کشیدند
 ثبت الکتاب بیون الملک اواب فی تابع
 شهر حدادی الاحسر سنه اربع شر و تمام
 کاشیمی غیره

و نسل کے را و حضرت غوث آن دست
 و فضیلت بخود که ایشان را و محبین اعماق
 باید کرد که امام و افضل نب صدیق اکبر است
 بعد از دی فاروق اطهر است بعد از دی
 دی التورین از مرست بعد از دی مرتفع
 اشهر کمی منبع صدقی کیانیه عدل کی اصل
 کے کان خنا ما قبلا

آرکان ناکریز پسر ای شریعہ اند
 بیاران چار کار که کشان بر کر کین
 صدیق رانوالد پس بین کجام
 از سطح ام خوش که بخلوت کشیدند